

"چپ مدرن"!! و تب سوسیالیسم بازار

عباس زرنندی مقاله "ژاک بیده و نقد مارکس؟ را "نقد" کرده است. من در بخش نخست مقاله مذکور استخوانبندی واقعی گفتمان ژاک بیده پیرامون سوسیالیسم و سنخیت آن با مفصلبندی بازار، برنامه و همکاری مشارکتی را بررسی و مورد انتقاد قرار داده ام، در آنجا نشان داده ام که سوسیالیسم وی کار مزدوری و مناسبات کالائی را نفی نمیکند بلکه نهایتاً در ساحل اتوپیای "سرمایه داری دموکراتیک آراسته به هنجارهای عدالت!!" لنگر میکشد. زمینه های اجتماعی درک مکتبی ژاک بیده از آموزشهای مارکس، پایه های طبقاتی نقد دموکراتیک وی به سوسیالیسم روسی ضمن تلقی سوسیالیسم از سرمایه داری دولتی، ترادف برنامه و مالکیت متمرکز دولتی با اقتصادیات سوسیالیستی در تلقی ایشان، سرنوشت این تئوریهها پس از فروپاشی اردوگاه را نیز در همانجا بطور مختصر بررسی نموده ام. در بخش دوم نوشته به توضیح تحریفات "ژاک بیده" از نظریه سوسیالیسم مارکس پرداخته ام. استنباط نادرست بیده از بحث مارکس پیرامون تقسیم کار در مانوفاکتور و در درون جامعه و استنتاج نادرست تر وی دایر بر اینکه گویا مارکس سوسیالیسم را در برنامه ریزی متمرکز خلاصه نمیکرده است!!! استناد نا مربوط بیده به بخشهایی از کاپیتال در باره بتوارگی کالا با هدف رسیدن به نتیجه گیری بالا، توسل وی به مطلبی در گروندریسه با همین هدف همه و همه در این قسمت مقاله مورد گفتگو قرار گرفته است و بالاخره در بخش آخر نوشته من کوشیده ام که نظرات بیده پیرامون جدائی پذیری بازار از سرمایه را نقد کرده و درستی تحلیلهای مارکس در این رابطه را مورد تأکید قرار دهم.

عباس زرنندی در نوشته خویش بدون اشاره به این مطالب سوی یک مورد که پائین تر بدان می پردازم، بدون احساس نیاز به طرح اینکه ژاک بیده چه گفته و چرا به زعم وی (زرنندی) حرفهای بیده درست است!! بدون اینکه خود را محتاج استدلالی پیرامون نادرستی حرفهای من بدانند، بدون اینکه در باره درستی یا نادرستی نقد بیده بر نظرات مارکس کلامی بر زبان آورد و بدون اینکه به توضیحات من پیرامون چگونگی تحریف بیده از آثار مارکس هیچ گوشه چشمی بیاندازد یگراست، بی زحمت، در اوج افتخار از چپ سنتی نبودن خویش و بر صفة رفیع مباهات از مدرن بودن خود، به صدور حکم اهتمام نموده است. در مقاله ایشان حرف چندانی پیرامون موضوعات بالا وجود ندارد اما در عوض ۴ صفحه (کل نوشته) به بررسی تمایزات چپ سنتی و چپ مدرن اختصاص یافته است. نظرات وی در این باره بسیار مبتکرانه است!!! او براین عقیده است که: چپ سنتی از یک سری کلمات و مفاهیم استفاده میکند، اشاعه افکار یک متفکر را منوط به هم خطی و هم فکری با خویش و در غیر این صورت انحرافی و قابل انتقاد میدانند، به نظرات مارکس استناد می کند، به تحزب و سازمانیابی توده ای پرولتاریا باور دارد _ چه جرم وحشتناک سنگینی _!! ایشان با در دست داشتن این اصول ثابتة ممیزی، هیچ نیازی به تعمق در محتوای مقاله " بیده و نقد مارکس" احساس نکرده است و به محض مشاهده واژه های سنتی!!، نقد به یک فیلسوف و متفکر منادی سوسیالیسم بازار و از همه بدتر استناد به مارکس و از این هم بدتر دفاع از نظرات مارکس، بدون اگر و اما بر مقاله و بر نویسنده آن یکجا مهر چپ سنتی بودن کوبیده است!! من فرو رفتن در مفاهیم متافیزیکی "سنتی یا مدرن بودن چپ" را بی معنی و نشان انفصال همه سویه آدمها از هر نوع جدی بودن در رابطه با مبارزه طبقاتی میدانم. برای من چپ، کمونیسم یا سوسیالیسم نه با سنتی و مدرن بودن که با کارگری و غیرکارگری بودن، با راه حل کنکرتی که در برابر جنبش جاری طبقه کارگر جهانی قرار می دهد، با پراتیک معینی که در کار سازماندهی جنبش تغییر عینیت موجود اتخاذ می کند، مورد بررسی و داوری واقع میشود. در یک کلام من افتخار مدرن بودن سوسیالیسم بورژوائی را درست نثار زرنندی می کنم و به سراغ مطلبی می روم که او در دفاع از سوسیالیسم بازار ژاک بیده در نوشته اش طرح کرده و هر نوع نقد بر این تئوری را مترادف سنتی بودن پنداشته است.

عباس زرنندی می نویسد:

" درک رایج از سوسیالیسم از تجربیدی بسیار عام حرکت کرده و بر اساس تحلیلی فوق العاده جبرگرایانه از رابطه کار و سرمایه، انسانهای تقسیم شده به کارگر و سرمایه دار را فاقد سنت، تاریخ، فرهنگ، عقیده، تعلیم و تربیت و نیازهای کاملاً متفاوت مادی و معنوی و صرفاً به مثابه یک توده بی شکل فرض می کند. زندگی اجتماعی با تمام پیچیدگی و ابعاد گوناگون اش به زندگی صرف اقتصادی، آن هم یک زندگانی کاملاً یکسان برای همه فرض می شود. اما از طرف دیگر به محض اینکه به بحث در باره شیوه اداره جامعه سوسیالیستی می رسیم آنگاه این جبرگرایی مطلق جای خود را به اراده گرائی مطلق می دهد که گویا این توده بی شکل، همچون مهره ها و یا مومی هستند که مطابق نظریات ما شکل پذیرند، و کافی است که همه مطابق نظر ما در شوراها نظر بدهند تا همه چیز بر فراز قوانین عینی و مکانیسم درونی جامعه عملی شود"

حرفها تا حدود زیادی صریح و بی پرده اند. عباس زرنندی برخلاف ظاهر ادعایش اصلاً درک رایج سوسیالیسم را مورد انتقاد قرار نمی دهد، او خود طرفدار جدی نوعی سوسیالیسم بورژوائی است. آنچه ایشان آگاه یا ناآگاه مورد حمله قرار می دهد پافشاری کمونیستها بر درک مادی تاریخ در تبیین و آناتومی جامعه کاپیتالیستی، تحلیل جامعه مدنی، طبقات، دولت و فراساختارهای اجتماعی با مراجعه به شیوه تولید سرمایه داری، انگشت نهادن بر رابطه کار و سرمایه به مثابه زیربنای مادی نظم مدنی، سیاسی و اجتماعی موجود، مبارزه طبقه کارگر علیه استثمار کاپیتالیستی و اساس بردگی مزدی، تلاش کمونیستها برای سازماندهی و پیش بردن این مبارزه است. استناد به مارکس یا در واقع پای بندی به آموزشهای مارکس نیز دقیقاً از همین رهگذر خوشایند وی نیست. درک زرنندی از سنتی بودن و مدرنیسم چپ نیز در لابلای عباراتی که نقل شد به روشنی قابل فهم است. او کمونیستهای را سنتی می خواند که رابطه خرید و فروش نیروی کار یا بردگی مزدی را بانی و باعث همه اشکال فقر، فلاکت، فساد، تباهی، تبعیض و سیه روزی مردم کارگر دنیا می دانند. کمونیستهای که معتقدند، افکار، باورها، فرهنگ، رسوم، قانون، عرف و ایدئولوژی مسلط از آسمان به زمین نازل نشده، بلکه بر عکس از زمین، از بطن مناسبات جنایتکارانه و انسان ستیز سرمایه داری فرا روئیده اند. کمونیستهای که مبارزه با مظاهر و شاخ و برگهای فرهنگی یا اعتقادی و تربیتی را در عین حال که مهم می دانند اما منفصل از مبارزه روتین و سراسری و بین المللی توده های کارگر دنیا علیه کار مزدوری، چاره درد نمی پندارند. زرنندی کمونیستهای را سنت گرا میخواند و از دست آنها عاصی است که به مبارزه اقتصادی کارگران اهمیت میدهند. از نظر ایشان تأکید بر مبارزه علیه استثمار کاپیتالیستی نشانه عقب ماندگی است. این نوع مبارزه و اعتراض و جنگ و جدل زمینی شایسته سنتی هاست. باید به فعالیتهای فرهنگی و فلسفی در مجامع دانشگاهی و محافل آکادمیک همت گماشت. به ادامه گفتار زرنندی توجه کنید.

"ابزار عملی چنین درکی از سوسیالیسم الزاماً یک حزب متمرکز سیاسی است تا توده ها را به منافع خویش آگاه کند، آنها را متحد و متشکل کرده و نظم سرمایه داری را براندازند. و پس از آن از طریق شوراها توده ای نظم نوین اجتماعی را برقرار سازد. طبعاً از آنجا که افکار و گرایشهای گوناگونی در میان توده ها حاکم است می بایست بر علیه گرایشهای بورژوائی مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمود و شورا و اتحادیه های توده ای را به سمت سوسیالیسم هدایت نمود"

زرنندی پرونده محکومیت کمونیستها را از همه جهت تکمیل می کند. آنان، این کمونیستهای سنتی معتقد به سازمانیابی حزبی و شورائی طبقه کارگرند!! اینها بر این باورند که باید نقد کمونیستی رابطه سرمایه و مناسبات کار مزدوری را به ذهنیت بیدار کارگران و به سلاح مادی پیکار آنان مبدل ساخت! این کمونیستهای سنت گرا سخن از تغییر نظم سرمایه و برپا ساختن جامعه ای بر بنیاد محو کار مزدوری میزنند! اینان این آدمها ایدئولوژی، فرهنگ و باورهای مسلط را فرآورده های فکری متناظر با ملزومات بازتولید سرمایه تلقی کرده با این دید آن را نقد میکنند! اینها، این نوع فعالیتهای تماماً از نظر زرنندی سنت گرائی است و همه آنها دال بر غیرمردن بودن کمونیستهاست. بجای همه این کارها، بجای آگاه ساختن کارگران به استثمار که میشوند، بجای تلاش برای تبدیل این

آگاهی به سلاح مؤثر کارزار، بجای مسلح نمودن توده های کارگر به بدیل مشخص و شفاف و عملی کمونیستی، بجای مبارزه برای تبدیل این راه حل طبقاتی به مضمون روزمرهٔ پیکار علیه استثمار و ستم و بیحقوقی کاپیتالیستی، بجای تلاش برای سازمان دادن جنبش شورائی و سوسیالیستی کارگران، بجای پیکار علیه حاکمیت سیاسی سرمایه، بجای همهٔ این جنگ و جدلهای خشک و خشن و ملال انگیز زمینی باید به تبلیغ فرهنگی سوسیالیسم بازار پرداخت. باید از طریق اشاعهٔ نیکی و آموزش اصول عدالت، سرمایه داران را متوجه برتری "سرمایه داری دموکراتیک عادلانه" بر سرمایه داری غیرعادلانه نمود. عباس زرنندی می تواند چنین کند اما چندین میلیارد سکنهٔ کارگر و فرودست جهان که زیر فشار استثمار و توحش سرمایه از هستی ساقط شده اند، در نصایح آموزشی و فرهنگی ایشان هیچ راه چاره ای برای دست و پنجه نرم کردن با سیه روزیهای خود نمی بینند.

شاید عده ای چنین پندارند که منظور زرنندی از کار فرهنگی واقعاً اشاعهٔ فرهنگ، افکار و ادبیات کمونیستی و کارگری است!! ممکن است چنین تصور شود که زرنندی بی توجهی کمونیستها به کارهای فرهنگی، ادبی، اجتماعی یا تاریخنویسی سوسیالیستی و کارگری را مورد انتقاد قرار می دهد. اما مسأله واقعاً این نیست. بالعکس او با ترویج فرهنگ، اندیشه، ادبیات، مسائل اجتماعی و روایت کمونیستی تاریخ با مضمون طبقاتی و کارگری آن به همان اندازه معترض است که به نقد کمونیستی شیوهٔ تولید کاپیتالیستی اعتراض دارد. تقلای ایشان برای دیوار کشیدن میان آنها خود گواه این مدعاست. پرداختن به این بحث متأسفانه در حوصلهٔ این نوشتهٔ شتابزده نیست، اما ذکر یک نکتهٔ مختصر در این رابطه اجتناب ناپذیر است. اندیشه ها، دریافتها، افق پردازیها، مدنیت، حقوق، قانون، عرف فرهنگ و کلاً ایدئولوژی بورژوازی بیان اندیشوار ملزومات بازتولید سرمایه است. نقد این فراورده های فکری، مدنی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی هنگامی متضمن پیکار برای تغییر وضعیت موجود است که درونمایهٔ طبقاتی آن از نقد ریشه ای رابطهٔ کار و سرمایه سرشته شده باشد. کتاب کاپیتال مارکس آناتومی تولید کالائی و شیوهٔ تولید سرمایه داری است اما اندیشه ای که از متن این آناتومی جوانه می زند سلاح فکری هر کارگر آگاه برای نقد همهٔ تبعات فرهنگی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و آموزشی بورژوائی است. فیلسوفان و جامعه شناسان فراوانی در بارهٔ پدیدهٔ مسخ یا از خودبیگانگی انسان در دنیای معاصر کتاب و مقاله نوشته اند اما واقعیت خودبیگانگی بشر در این عصر را تنها هنگامی میتوان عمیق، علمی و مادی لمس کرد که تولید کالائی و سرمایه داری را به روایت مارکس تعمق نمود.

عباس زرنندی کمونیستها را مسخره می کند که اینان به فعالیتهای فرهنگی بی اعتنائیند و همهٔ فکر و ذکرشان را متوجه طرح آلترناتیو سوسیالیستی، سازماندهی شورائی و حزبی کارگران و پیکار علیه استثمار نیروی کار توسط سرمایه یا مبارزه برای سرنگونی دولت بورژوازی و کارهائی از این قبیل می نمایند. زرنندی غرق در بدفهمی اشکالات واقعی کمونیستهاست. آنچه ایشان پایبندی به آنها را بعنوان نقاط ضعف فعالین کمونیست مطرح می کند درست همان موضوعاتی است که باید کمونیستها را به دلیل بی توجهی بدانها مورد سرزنش قرار داد. کمونیستهای بعد از مارکس بر خلاف تصور زرنندی به طرح بدیل شفاف سوسیالیستی عینیت حاضر کاپیتالیستی در پیشروی جنبش کارگری اهمیت لازم را نداده اند و پرولتاریای بین المللی در برنامه و گفتمان نیروی چپ خود را به مثابهٔ یک طبقهٔ اجتماعی نیرومند مسلح به راه حل روشن طبقاتی برای تغییر عینیت موجود احساس نکرده است. کمونیستها برای تسری چنین آلترناتیو و راه حلی به مضمون مبارزهٔ جاری کارگران بسیار کم توجهی نشان داده اند. نوع تحزب و سازمانیابی توده ای کارگران را بر اساس ملزومات چنین جنبشی طرح ننموده اند. شعارها و مطالبات روزمرهٔ طبقهٔ کارگر را متناظر با تعرض روتین و مستمر کارگران علیه اساس کار مزدوری و تدارک جبههٔ پیکارسوسیالیستی برای تسویه حساب نهائی با سرمایه داری تدقیق نکرده اند. آنان درست زیر فشار کم توجهی به این وظائف اساسی و روتین قادر به انجام یک مبارزهٔ جامع الاطراف کمونیستی و منجمله مبارزهٔ فرهنگی و ادبی و فکری و اجتماعی علیه سرمایه داری نشده اند. کمونیستها بجای پرداختن به این مسائل سرنوشت ساز جنبش کارگری، بجای تلاش برای سمت دادن طبقهٔ کارگر جهانی بر ریل واقعی پیکار علیه سرمایه داری، تمامی صدر و ذیل مبارزاتشان را در متقاعد کردن پرولتاریا به «جانبداری از "حزب"!» و تسخیر قدرت سیاسی از این طریق خلاصه نموده اند!!

عباس زرنندی بین این دو عملکرد عمیقاً متضاد فرق نمی گذارد و بجای اینکه ریشه‌ی اساسی شکستهای پی در پی جنبش کارگری را در گسست کمونیستها و طبقه کارگر از ریل واقعی پیکار علیه کار مزدوری و چرخیدن آنها بر ریل سوسیال رفرمیسم احیاناً میلیتانت اما در هر حال بورژوائی جستجو نماید، به ورطه‌ی یک استنتاج ضدکارگری و ضدکمونیستی فرو می غلطد. او تمرکز فعالیت نیروهای چپ بر سمت دادن جنبش کارگری حول مبارزه علیه استثمار کاپیتالیستی را عامل واقعی این شکستها معرفی میکند!! در مورد تفاوت ریشه ای میان دو رویکرد بالا هیچ فرصت بحثی در اینجا نیست اما بسیار شتابزده خلاصه می کنم که: در حالت نخست فعالین کمونیست جنبش کارگری به مثابه انسانهای واقعی و زمینی این جنبش، شیوه تولید سرمایه داری، عینیت موجود یا جامعه و جهان حی و حاضر را در همه وجوه اقتصادی، سیاسی، مدنی، اجتماعی و فرهنگی اش برای توده های وسیع طبقه کارگر تشریح می کنند و این تشریح را بر خلاف پندار سوسیال بورژوائی زرنندی دقیقاً بر محور نقد رابطه سرمایه و کار مزدوری استوار میسازند. آنان نقد کمونیستی نظام اجتماعی موجود را به آگاهی و اندیشه و سیاست و فرهنگ توده های کارگر تسری می دهند اما این کار را نه در محافل آکادمیک که در عرصه پیکار جاری کارگران علیه استثمار کاپیتالیستی به پیش می برند. فعالین کمونیست در همین راستا برای سازماندهی شورائی و حزبی طبقه کارگر بطور روتین و با همه شور و ابتکار و بصیرت طبقاتی شان مبارزه میکنند. شوراها را ظرف پیشبرد اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر علیه سرمایه، بستر ابراز وجود مستقل طبقاتی کارگران در مقابل سرمایه، محل آموزش همه سویه سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی طبقه کارگر برای گسست توده های این طبقه از تمامی توهامات و باورهای بورژوائی، کانون مشق قدرت توده های کارگر علیه بورژوازی و عرصه تمرین کارگران برای برقراری سازمان شورائی کار و مدنیت سوسیالیستی در آینده مینمایند. در این جهتگیری حزب کمونیست کارگران نیروئی پیشرو و هدایت کننده است که در درون شوراها برای سمت دادن موفق شوراها در راستای اهداف یاد شده پیکار می کند. در اینجا تسخیر قدرت سیاسی نه توسط حزب، نه علت غائی مبارزه که امر توده های کارگر و حلقه پیوسته ای از مبارزه سراسری طبقه کارگر برای محو کار مزدوری است. در رویکرد دوم برعکس عده ای خود را حزب کمونیست کارگران نام می نهند. همسان همه احزاب سیاسی دیگر برای جلب حمایت کارگران از حزب خود تلاش میکنند و ترجیح بند تمامی حرفهایشان گرفتن قدرت سیاسی توسط این حزب و سپس سوسیالیستی کردن اقتصاد و نظم اجتماعی است!!! زرنندی دومی را می بیند، اولی را اصلاً درک نمیکند، تفاوت آنها را متوجه نمی شود و لاجرم دلیل منتهی شدن تمامی انقلابات تاکنونی کارگران به سرمایه داری دولتی را متمرکز شدن فعالیت کمونیستها بر روی سازمان دادن شورائی و حزبی کارگران علیه استثمار سرمایه داری ارزیابی می کند!!! با این توضیحات شاید برای رفقای خواننده روشن شده باشد که وقتی زرنندی از کم بها دادن کمونیستها به مبارزه فرهنگی و فعالیتهای آموزشی حرف می زند منظورش آموزش، فرهنگ، ادبیات و جامعه شناسی معترض به کار مزدوری نیست. او می نالد که چرا این کمونیستهای سنتی این قدر بر روی مبارزه علیه بردگی مزدی پافشاری میکنند!! - چیزی که متأسفانه کمونیستها بسیار کم انجام داده اند!! - او شکوه میکند که چرا کمونیستها عرصه مبارزه اقتصادی کارگران علیه سرمایه را اهمیت می دهند و بجای آن جارچی محسنات سوسیالیسم بازار یا سرمایه داری مدرن دموکراتیک نمیگردند!! مشکل عباس زرنندی اما فقط اینها نیست. او مبلغ ماندگاری نظام سرمایه داری است و اصرار وی در دفاع از سوسیالیسم بازار نیز ریشه در همین باور دارد. او می گوید که مقاله "ژاک بیده و نقد مارکس" مبین نگرش کمونیستهای سنتی است. زیرا من در جایی از این مقاله گفته ام:

مفهوم برنامه ریزی در الگوی سوسیالیستی مارکس متناظر با مصرف آگاهانه و سنجیده نیروهای انفرادی و بیشمار شهروندان بصورت یک نیروی واحد جمعی توسط خود توده شهروند و به بیان دقیق تر آحاد شهروندان است. بگونه ای که محصول کار جمعی آنها یک محصول اجتماعی باشد. آنان خود بطور اشتراکی در باره توزیع محصول کار خویش و اینکه چه بخشی از آن صرف بازتولید وسائل تولید خواهد شد و کدام قسمت بصورت وسائل زندگی مصرف خواهد گردید تصمیم می گیرند. از این گذشته نحوه توزیع مطابق نوع دستگاه اجتماعی تولید و درجه تکامل تاریخی تولید کنندگان تغییر خواهد کرد.

در این الگو بر خلاف نظر بیده هیچ نهاد بوروکراتیک یا دولتی بالای سر شهروندان کار برنامه ریزی متمرکز اقتصادی یا اجتماعی را به خود اختصاص نمی دهد. مطلبی که بیده اساساً به آن توجه نمی کند این است که هر برنامه ریزی متمرکز مستلزم تمرکز برنامه ریزی در یک نهاد دولتی نیست. اگر ملیونها شهروند یک جامعه از درون شوراها کار و زیست و پیکار خویش با درایت و آگاهی پیرامون سیر تا پیمای زندگی خود تصمیم بگیرند. اگر همه آنان تک تک بطور مستقیم و نافذ و آزاد در باره نوع تولیدات، میزان تولیدات، احتیاجات زیستی و رفاهی، نحوه توزیع محصول کار بین آموزش و درمان و مسکن و پوشاک و رفاه و بازتولید ابزار کار و ... نظر دهند. اگر همه آنان در تعیین میانگین کار اجتماعی لازم تصمیم گیرنده باشند، اگر تک تک پیرامون شیوه استفاده از منابع و امکانات موجود شور و بررسی و اتخاذ تصمیم کنند، اگر تمامی این تصمیم گیرها از طریق مأموران اعزامی شوراها کار و زیست و کمون در کنکرة سراسری شوراها به نوعی برنامه ریزی متمرکز و سراسری مبدل شود، آری اگر کار برنامه ریزی در چنین پروسه ای به تمرکز رسد در اینصورت ما با هیچ نهاد دولتی خاصی برای برنامه ریزی متمرکز مواجه نخواهیم بود.

عباس زرنندی تحقق چنین شرائطی، به بیان دیگر برچیدن مناسبات کار مزدوری را عملی نمی داند و باور به توان طبقه کارگر بین المللی برای رسیدن به این هدف را چشم فرو بستن بر تجربیات تاریخی صد و سی سال اخیر تلقی می کند.

" اکنون بخوبی می توانیم شرائط یک جامعه انقلابی پس از سرنگونی بورژوازی را فرض کنیم و دهها نمونه از آن را سراغ داریم، هیچیک از این واقعیتهای اجتماعی و تاریخی در نظریات ناصر پایدار جایی ندارند: بورژوازی سرنگونی خویش را می پذیرد، جنگ داخلی با تمام مصائب اش وجود ندارد، هیچ نیروی سیاسی اجتماعی بعنوان رقیب برای کسب قدرت سیاسی وجود ندارد. اساساً دلیلی وجود ندارد که کسی حزب سیاسی خاصی را بوجود آورد و یا گرایشات متفاوت سیاسی طبقاتی وجود داشته باشد، هیچ فردی و هیچ کارگری برای رفاه بیشتر فردی خویش تلاش نخواهد کرد. سطح آگاهی، نیازها، تمایلات و انگیزه های کارگران همه یکسان است. اینها چیزهایی است که درک سنتی از سوسیالیسم میبایست پیش فرض تلقی کند."

نه، آقای زرنندی! وجود تمامی این معضلات و شاید کوه معضلات دیگری که شما بدان اشاره نکرده اید برای من کاملاً مفروض است. اما کمونیستها و کارگران کمونیست دنیا سرمایه داری را بر خلاف شما پایان تاریخ زندگی بشر نمیدانند. سرمایه داری مدرن دموکراتیک!!، سوسیالیسم بازار ژاک بیده یا تئوریهای مصلحینی مانند "آدام شاف" و غیره را نیز علاج درد آدمیزاد تلقی نمی کنند. تا کار مزدوری وجود دارد مستقل از ساختار مدنی و شکل و شمایل ظاهری فراساختارهای اجتماعی و سیاسی اش، فقر، فلاکت، بیحقوقی، گرسنگی، تبعیض، اعتیاد، فحشاء و همه وجوه سیه روزی طبقه کارگر دنیا لحظه به لحظه تشدید و تعمیق میگردد. چاره ای سواى پای فشردن بر مبارزه طبقاتی برای برچیدن رابطه خرید و فروش نیروی کار نیست. شما دچار اشتباه بزرگی هستید وقتی که عزم جزم کمونیستها و آگاهان طبقه کارگر برای مبارزه علیه بردگی مزدی را دلیل بی توجهی آنها به معضلات کار میدانید. هم متفکرین بورژوازی و هم عقب مانده ترین آدمهای هر جامعه سالهای بسیار زیادی است که حرف شما را تکرار کرده اند. این از هر اصل ریاضی هم بدیهی تر است که در عرصه کارزار میان پرولتاریا و بورژوازی تمامی مشکلاتی که گفته اید آنها در ابعادی چند برابر وجود دارند. اساساً اگر این معضلات وجود نداشت تغییر جهان کار بسیار ساده ای بود و از مدتها پیش حل و فصل شده بود. شما با لیست کردن این مشکلات هیچ کشف تازه ای نکرده اید. افتخار از آن کارگران و کمونیستهایی است که با یقین به همه این موانع و دشواریها بسیار اندیشمندانه و آگاه به حل آنها باور دارند و در این راه پیکار میکنند.